



رمان ترلان و اشتراکات ذهنی ما و مخاطبان آلمانی قصه آدم‌های معمولی

امیلی امرایی

سیاه‌نمایی متهم شده‌اند تا رمان‌هایی که با گرنت‌های دولتی و حمایت‌های بخش فرهنگی سفارتخانه‌های ایران - از بلاروس تا صربستان - ترجمه و به‌رایگان توزیع شده‌اند. اما به نظر هیچ‌کدام از اینها دری به سوی آنجا، که ویتترین واقعی و خواننده تأثیرگذار وجود دارد، باز نکرده‌اند.

ادبیات داستانی ایران هرگز بی‌واسطه بیرون از مرزها خوانده نشده است. دایره بسته زبان و قطع بودن ارتباط به سبب پایبند نبودن به قانون کپی‌رایت و مشکلاتی همچون ممیزی پیش از انتشار، همگی، دست به دست هم داده‌اند و داستان‌های ایرانی را اغلب در دایره مخاطب دو سه هزار تایی فارسی‌زبان محدود کرده‌اند. اما این وسط معدود بارهایی هم پیش آمده که نه از آن تصویر یک‌سره سیاه و غیرواقعی خبری بوده و نه از آن داستان‌ها و رمان‌های نوشته شده به سفارش و حمایت شده؛ که اتفاقاً این معدودها، هرگاه از این دایره تنگ جسته‌اند، حساسی خودی نشان داده‌اند. خواننده شده‌اند، جایزه برده‌اند و در رسانه‌های جدی و مستقل و غیرسفارشی ستایش شده‌اند. از نمونه‌های اخیر ورود به بازار جهانی ادبیات می‌توان به ترجمه‌های متعدد رمان کلنل نوشته محمود دولت‌آبادی، مجموعه داستان اناربانو و پسرانش نوشته گلن ترقی - که انتشارات نورتون آن را در فهرست موفق‌ترین کتاب‌هایش قرار داده است - و

«اگر مثلی آدم خداحافظی کنی، غصه می‌خوری ولی خیالت راحت است. اما جدایی بدون خداحافظی بد است، خیلی بد. یک دیدار ناقص است؛ ذهن ناچار می‌شود هی به عقب برگردد و درست یک ذره مانده به آخر متوقف بشود. انگار بروی به سینما و آخر فیلم را ندیده برق برود یا گوشه‌ای از آنجا آتش بگیرد یا هزار و یک اتفاق دیگر بیفتد و اتفاق اصلی، که همان آخر فیلم یا خداحافظی است، نیفتد.»

ترلان، فریبا وفی

سال‌هاست که داستان‌های ایرانی برای راه یافتن به بازار جهانی به هر ریسمانی چنگ می‌زنند؛ از رمان‌هایی که اینجا، در ایران، به

رمان جنگی شطرنج با ماشین قیامت نوشته حبیب احمدزاده اشاره کرد. جدای از اینها، ناشران دانشگاهی نیز کتاب‌های تأمل‌برانگیزی با تیراژ محدود منتشر کرده‌اند که مخاطبان‌شان در کتابفروشی‌ها نبوده‌اند و این داستان‌ها (آثاری از هوشنگ گلشیری، تقی مدرسی، رضا پراهنی و...) عمدتاً در فضاهای آکادمیک خوانده شده‌اند.

اما این روزها کتاب دیگری هم در بازار ادبیات اروپا رخ نشان داده است؛ رمانی جمع‌وجور و کوچک که روز ۱۲ اکتبر شبکه تلویزیونی آلمانی-فرانسوی «آرته» گفت‌وگویی زنده با نویسنده‌اش داشت و آن را اتفاقی در بازار کتاب آلمان معرفی کرد. فریبا وفی، که رمان ترلان او برنده جایزه ادبی «لیراتور پرایز» آلمان شد، در جریان برگزاری نمایشگاه کتاب فرانکفورت بعد از دریافت جایزه‌اش پیش روی مجری این تلویزیون پرمخاطب نشست و از دنیای داستان‌هایش، ادبیات ایران و موقعیت زنان ایرانی گفت و تلاش کرد تصویری واقعی برای مخاطبان این برنامه بسازد؛ تصویری واقعی و ملموس در ادامه همان دو کتابی که آلمانی‌ها از او خوانده‌اند. پرندگی من و ترلان فریبا وفی به آلمانی منتشر شده‌اند و امسال او جایزه‌ای را دریافت کرده است که داورانش مردم هستند. در واقع، این جایزه هر سال به برترین رمان خارجی، که آلمانی‌ها خوانده و تحسین کرده‌اند، اهدا می‌شود.

رمان ترلان بعد از اینکه جایزه لیراتور پرایز را دریافت کرد، نه تنها در آلمان، که در ایران هم دوباره دیده شد و تابستان امسال با اعلام دریافت این جایزه در کتابفروشی‌های تهران صدرنشین ده رمان پرفروش هفته اول تیرماه بود. فریبا وفی این جایزه را مهرماه امسال دریافت کرد، اما خبر اهدای این جایزه به او تابستان اعلام شده بود.

انجمن «لیت پروم» که جایزه لیراتور را اهدا می‌کند انجمنی غیرانتفاعی از متخصصان ادبیات است که به ادبیات داستانی زنان در آسیا، آفریقا، جهان عرب و آمریکای لاتین توجه می‌کند و هر سال نویسنده‌ای را از این کشورها به عنوان نویسنده برتر از دیدگاه خوانندگان آلمانی زبان معرفی می‌کند. این جایزه از سال ۲۰۱۳ اهدا می‌شود. هیئت داوران جایزه در بیانیه امسال درباره رمان ترلان فریبا وفی نوشته‌اند: «در ایران انقلاب شده، کشور در حال دگرگونی است. دختر جوانی به نام ترلان در بحبوحه انقلاب و دگرگونی‌ها در جست‌وجوی خویشتن است. او نه از سرِ علاقه، بلکه برای نجات خود تصمیم می‌گیرد پلیس شود. اما آن چیزی که ترلان را به این تصمیم می‌رساند، این گریز، در میان سطرهای رمان فریبا وفی بدل به پرسشی بنیادین می‌شود درباره یک نسل و زنان. در این دگرگونی بانگای ژرف روبه‌رو خواهیم شد.» فارغ از اهمیت این جایزه، امکان‌هایی که برای یک رمان و نویسنده‌اش فراهم می‌شوند قابل توجه هستند. فریبا وفی به سبب دریافت این جایزه توانست در یکی از پربیننده‌ترین برنامه‌های شبکه تلویزیونی «آرته» از ادبیات داستانی ایران صحبت کند. او درباره خودش و داستان‌هایش گفت: «من از چیزهایی می‌نویسم که خیلی خوب می‌شناسمشان. جهان زنان آن چیزی است که من می‌شناسم. در کشور من مردها به اندازه کافی درباره مردها نوشته‌اند.»

ترلان و رعنا، قهرمان‌های رمان فریبا وفی، هر دو در گریز از جبری که جوانی‌شان را احاطه کرده تصمیم گرفته‌اند پاسبان شوند. هر دو به تهران آمده‌اند تا از زندگی پررنج خانوادگی و نادیده گرفته شدن‌ها بگریزند. اما از بخت بد در انتخابشان دوباره سر از جایی درآورده‌اند که دست کمی از وضعیت پیشین آنها ندارد. ترلان عاشق نوشتن و نویسنده شدن است. او می‌گوید: «من از دست آدم‌هایم فرار کرده‌ام، دوست ندارم کس و کارم به اینجا بیایند.» و فریبا وفی از همین رهگذر خواننده‌اش را به پنهان‌ترین لایه‌های ذهنی ترلان می‌برد. ترلان با دنیایی از کلمه‌های ترد و ذهنی خیال‌باف این بار در محیطی نظامی، که تمام روز قوانین خودش را به آدم‌ها دیکته می‌کند و تحقیرشان می‌کند، روبه‌روست. اما هنوز پاسبان شدن نقطه امیدواری اوست: «تا جایی که یادش می‌آمد همیشه به خاطر بی‌اعتنایی‌اش به زن بودن تشویق شده بوده و حالا داشت شغلی مردانه کسی را متعجب نکرده بود. موقعیت جدید او را به گونه‌ای از دیگرانی که مایه عذابش بودند متفاوت می‌کرد. مدام با خودش می‌گفت از این به بعد من یک پاسبانم.»

اما ترلان دوست داشت معلم بشود، نویسنده بشود، بازیگر بشود و حالا که هیچ کدام اینها نشده برای همه این نشدن‌ها تصمیم گرفته پاسبان بشود. اما آن شور و شیدایی نوشتن در او بیدار مانده است. فریبا وفی ترلان و رعنا را انتخاب کرده است؛ دخترانی که شبیه آنها زیاد است؛ دخترانی که برای فرار از حصارهای سنت و اقتدار

تلاش می‌کنند. وفی در گفت‌وگو با تلویزیون «آرته» درباره این شخصیت‌ها گفت: «خیلی برابرم مهم بود که حتماً از زندگی زن‌های معمولی بنویسم، برای اینکه اینها دیده نمی‌شدند و صدایشان شنیده نمی‌شد و جای آنها در ادبیات ما خیلی خالی بود. ما قهرمان خیلی زیاد داریم، اما آدم‌های معمولی هستند که خیلی دیده نمی‌شوند. در حقیقت اینها هستند که تغییر را ایجاد می‌کنند. درست است که زندگی معمولی در ظاهر تکراری است، اما هر زندگی برای خودش پر از نکته‌های تازه و کشف‌نشده‌ای است. اگر بخواهید خوب نگاه کنید، پر از زیبایی است و من این زیبایی را ستایش می‌کنم.»

و ترلان، دختر دیلاق داستان وفی، کاملاً این ویژگی را دارد. وفی درباره ترلان می‌گوید: «هر کسی روش خودش را برای مقابله با بن‌بست‌ها و دشواری‌ها دارد، اما قهرمان داستان من با تنها چیزی که می‌تواند به مقابله با این بن‌بست‌ها برود خلّاقیت است. قهرمان داستان من راه هنر را برای مقابله با محدودیت‌هایش برگزیده و سعی دارد با این ابزار به آزادی برسد. معتقدم تنها کسی که می‌تواند زندگی فرد را تغییر دهد خود آدم است و ترلان سعی کرده با کلمات و حساسیت‌های خودش به این برسد.»

فریبا وفی در ترلان تصویری ساخته که چندان وابسته به درک مفاهیم بومی و خاص جغرافیایی نیست. شخصیت‌های فرعی داستان او در آن خوابگاه نظامی و مردان بیرون آموزشگاه در هر جغرافیایی قابل فهم هستند. هر کدام از زنان و دخترانی که در مواجهه با ترلان و رعنا به تصویر کشیده می‌شوند نماینده‌ای از آن اکثریت خاموش هستند که وفی خواسته صدایشان شنیده شود. و به نظر این آدم‌های معمولی در هر جایی از دنیا مشابهت‌هایی دارند و درک می‌شوند. وفی در این باره هم به مجری تلویزیون «آرته» گفت: «وقتی کتابی ترجمه می‌شود یعنی من خواننده‌های تازه‌ای پیدا می‌کنم؛ خواننده‌هایی که باعث می‌شوند مشترکات تازه‌ای را کشف کنم، داستانم بیرون از یک دایره بسته معنا پیدا می‌کند. این پیوندها از طریق ادبیات ممکن هستند.»

ترلان اما رو به روشنی می‌رود. او هم همچون نویسنده‌اش دوست ندارد در یک دایره بسته بماند. وفی اینجا هم درست مثل پرندگی من و بیشتر داستان‌هایش عزمی واقعی ناشی از درک خویشتن را در پایان داستان‌ش پیش روی خواننده می‌گذارد. ترلان شخصیتی قائم‌به‌ذات می‌شود. وفی می‌گوید: «هیچ وقت باور نداشتم مردی یا کسی می‌تواند زندگی آدم را دگرگون کند و بهبود ببخشد. این خود آدم است که باید فکری به حال خودش بکند.» و لذت همراهی با ترلان در همین فکری به حال خویشتن کردن نهفته است.

من از چیزهایی
می‌نویسم که
خیلی خوب
می‌شناسمشان.
جهان زنان آن
چیزی است که
می‌شناسم. در
کشور من مردها
به اندازه کافی
درباره مردها
نوشته‌اند.